

دکتر محمد علی اردبیلی



پژوهشگاه عالی
پژوهش‌های علوم انسانی

کشتار جمعی





پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

کشتار عام تنها واکنش ممکن در برابر
طفیان کلّ یک ملت برضدّ غاصبان حقوق
اوست.

ژان پل سارتر



کلیات



کشتار مردان، زنان و کودکان بیگناه در قربانگاه شهر حلبچه و در پی آن تخریب گسترده روستاها و آبادیهای کردنشین بار دیگر نشان داد که بنیاد اجتماعات بشری در برابر تهاجم و خطر بکارگیری جنگ افزارهای مرگبار تا چه پایه لرزان و شکننده است. بی گمان این فاجعه هولناک آخرین رخداد از این قبیل نخواهد بود که در تاریخ بشر ثبت می شود و مادام که مساعی جامعه بین المللی برای پیشگیری از این جنایت و کیفر متجاوزان به حقوق مردم به ثمر نرسد، برگهای خونین

۱. کشتار عام (مجموعه مقاله)، گردآوری و ترجمه مصطفی رحیمی، تهران، آگاه، ۱۳۵۷.

ص ۴۰.

دیگری در آینده بر این دفتر افزوده خواهد شد.

جامعه بین‌المللی تاکنون در این وادی راه پرنشیب و فرازی، بویژه در این نیم قرن اخیر، پیموده و پیروزیهایی را نیز نصیب خود ساخته است. از جمله ثمره این تلاشها مقاله‌نامه ۹ دسامبر ۱۹۴۸ به‌منظور پیشگیری و مجازات جنایت کشتار جمعی است که نشان‌دهنده عزم راسخ بشر در تأمین امنیت و حفظ حقوق و آزادیهای خویش است. گرچه مفاد این مقاله‌نامه تعهدی برای بسیاری از کشورها ایجاد نمی‌کند و از ضمانت اجرا برخوردار نیست، لیکن اصول اخلاقی مندرج در آن ممکن است در مناسبات متقابل میان کشورها یک قاعده رفتاری تلقی شود و الهام‌بخش فعالیت دولتها و سازمانهای بین‌المللی در تأمین صلح به‌شمار آید.

حوادث ایام اقتضا می‌کند که در خلال طرح مسئله کشتار جمعی، نحوه مقابله جامعه بین‌المللی در چهارچوب مقررات این مقاله‌نامه بار دیگر تحلیل و بررسی شود. در مقاله حاضر کوشش شده این تحلیل با پیشنهادهایی توأم گردد که امید است در شرایط کنونی مناسبات بین‌المللی راهگشا باشد.

ژئوشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی
فصل اول

تاریخ و پاره‌ای از علل کشتار جمعی

«کشتار جمعی»^۲ وصف تازه‌ای است برای بیان یکی از خشونت‌آمیزترین اعمالی که بشر از دیرزمان نسبت به همگنان خود

۲. کشتار جمعی واژه‌ای است که در فارسی برابر «génocide» نهاده شده و قانون اجازه الحاق دولت ایران به قرارداد بین‌المللی مصوب ۳۰ آذر ۱۳۳۴ نیز به همین نام از آن یاد کرده است. این واژه خود از دو کلمه یونانی «genos» به معنای نژاد، گروه انسانی و

مرتکب شده است. نه تنها در تاریخ پیشینیان چهره‌هایی نظیر اسکندر مقدونی، سوروس امپراتور روم، چنگیزخان، تیمورلنگ، آغا محمدخان و... تلخ‌ترین خاطرات را از صحنه‌های قتل عام اهالی شهرها از خود به یاد گذاشتند، بل در عصر ما نیز حکام جور، به کمک ابزارهایی بمراتب کشنده‌تر با قتل عام گروه‌های نژادی و قومی، لگه‌های سیاه بر تاریخ معاصر نهادند. نسل امروز هنوز خاطره کشتار ارمنیان، سوزاندن یهودیان، قتل عام تاتارهای کریمه و آلمانیهای ناحیه ولگا، کشتارهای سرخ‌پوستان آمازونی، قلع و قمع مردم «ایبو»^۳ در بیافرا و انتقام‌جوئی از مردم «مای لای»^۴ در ویتنام را فراموش نکرده است. آیندگان نیز خاطره تلخ کشتار دهشتناک مردم حلبچه را همواره به یاد خواهند سپرد. گوئی پدیده کشتار جمعی با بشر همزاد است و سایه به سایه او را تعقیب می‌کند. در هر حال، اجتماعی را نمی‌توان در تاریخ بشر سراغ گرفت که این پدیده به گونه‌ای در آن رخ نموده باشد.

در میان وقایعی که پیوندی ناگسستنی با قتل عام مردمان دارد باید از جنگ و بویژه از «جنگهای تام»^۵ نام برد. اینگونه جنگها برخلاف گذشته که هدف نخستین آن درهم شکستن قدرت نظامی کشور متخاصم بود، دامنه نسبتاً گسترده‌ای یافته و امروزه قلمرو مالی، اقتصادی، بازرگانی و حتی فرهنگی را نیز دربر گرفته است. در حقیقت، هدف جنگهای تام تضعیف توان و استعدادهای رزمی و بالقوه طرف

کلمه لاتینی «caedere» به معنای کشتن تشکیل می‌شود. در فارسی کلماتی دیگر نظیر «کشتار عام»، «قتل عام» و «کشتار دسته جمعی» و در این اواخر «نسل کشی» نیز بکار رفته است که در ادامه این بحث همانگونه که خواهیم دید در بیان مقصود واقعی، هیچیک بر دیگری مزیتی ندارد. واژه «زیست‌زدائی» که بر کشتار جمعی اشمال دارد به نظر مناسب‌تر می‌رسد. تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

3. Ibo

4. My-Lai

5. Guerres totales

متخاصم است، به گونه‌ای که تشخیص جبهه جنگ از پشت جبهه و رزمنده از غیررزمنده در مخاصمات میان کشورها روزبروز دشوارتر می‌شود. بدین سان خطر کشتار جمعی به مثابه ابزار تحلیل برنده نیروهای جنگ جان افراد غیرنظامی را بشدت تهدید می‌کند.

سازر در گزارش خود به دادگاه راسل موضوع دیگری را که قرابت آن در طول تاریخ استعمار با کشتار جمعی مردم سرزمینهای استعمارزده شناخته شده، در کنار جنگ بیان می‌دارد و آن ارزش «عبرت‌آموزی» کشتار مردم بومی است. سازر می‌نویسد:

«دسته‌های استعمارگر وجود خود را با ارباب و وحشت، یعنی با کشتارهای پی‌پایی و مداوم، بر مردم تحمیل می‌کنند. این کشتارها جنبه عام دارند. هدف آن است که قسمتی از اهالی (یعنی گروه‌های نژادی، ملی یا مذهبی) نابود شوند تا بقیه مردم بترسند و جامعه بومی منهدم گردد.»^۶

سازر در ادامه گزارش خود می‌افزاید:

«با اینهمه، ارزش و دسترنج تقریباً رایگان‌شان تاحدی آنان را در برابر کشتار عام محفوظ نگاه می‌دارد.»^۷

نژادپرستی نیز در میان پدیده‌های جمعی دیگر که آشکارا تصور کشتار عام را در اذهان تقویت می‌کند زمینه‌ای مساعد برای ارتکاب اینگونه جنایات فراهم می‌آورد؛ زیرا نژادپرستی شکاف میان گروه‌های اجتماعی را عمیق‌تر می‌کند و سرانجام تضادهای گروهی را شدت می‌بخشد، و چون ماهیت نژادپرستی تفوق نژادی است، نهایتاً سلطه‌جویی نژادی به تحمیل و تحقیر نژادی و در نتیجه به حذف گروه‌های نژادی منجر می‌شود. سیاست‌های نژادپرستانه عموماً راه حل ممکن مسئله نژادی را در کشتار جمعی جستجو می‌کنند.

۶. مصطفی رحیمی: همان مأخذ، ص ۱۹.

۷. همان مأخذ، ص ۲۰.

فصل دوم

تکوین مفهوم کشتار جمعی

مفهوم کشتار جمعی (ژنوسید) پیش از آنکه در اسناد رسمی بازتاب پیدا کند و به زبان حقوق بین الملل کیفری راه یابد، در عقاید علمای حقوق بین الملل کیفری تبلور یافته بود. حقوقدان لهستانی رافائل لومکن^۸ نخستین بار این واژه را برای بیان پاره‌ای اعمال ضد انسانی که به هنگام جنگ جهانی دوم ارتکاب یافته بود، بکار برد. پیش از آن در ۱۹۳۳ لومکن در پنجمین کنفرانس وحدت حقوق جزای بین الملل که در مادرید برگزار شد، وجود دو دسته اعمال جنائی را که به قصد انهدام گروه‌های نژادی، مذهبی و ملی ارتکاب می‌یابد به عنوان جرائم علیه حقوق بشر^۹ به اثبات رسانده بود. بدین ترتیب، در ابتدا اعمالی که تعدی نسبت به شخص یا نسبت به حیات اقتصادی اعضای اجتماعات بشری به شمار می‌رود «جرم قساوت»^{۱۰} و اعمالی که به قصد انهدام ارزشهای فرهنگی جوامع انسانی صورت می‌گیرد «جرم توخش»^{۱۱} نامیده شدند. از دیدگاه لومکن کشتار جمعی یعنی «نابودی یک ملت یا یک قوم [و] منظور از کشتار جمعی ضرورتاً نابودی فوری یک ملت نیست، بلکه مراد طرحی است مشتمل بر یک سلسله اعمال متفاوت که بنیادهای اساسی حیات گروه‌های ملی را به ویرانی می‌کشد تا در نهایت به انهدام این گروه‌ها بینجامد. هدف چنین برنامه‌ای از هم پاشیدن نهادهای سیاسی و اجتماعی، فرهنگ، زبان، احساسات ملی، دین و موجودیت اقتصادی گروه‌های ملی و نابودی امنیت شخصی، آزادی، تندرستی، شایستگی و

8. Rafael Lemkin

9. *délicta juris gentium*

10. *délict de barbarie*

11. *délict de vandalisme*

همچنین حیات افرادی است که به این گروهها تعلق دارند. کشتار جمعی توجه به حیات یک گروه ملی به عنوان یک موجود دارد و موجب اعمالی می شود که متوجه افراد نه به لحاظ برخورداری از اهلیت فردی بلکه به عنوان اعضای گروه ملی است».^{۱۲}

مفهوم کشتار جمعی به عنوان جنایت بین المللی نخستین بار به هنگام تدوین اساسنامه دادگاه نظامی بین المللی نورنبرگ مطرح شد. هرچند در اساسنامه به جای کشتار جمعی وصف عام جنایت علیه بشریت بکار رفته و در رأی دادگاه نیز اشاره ای به این مقوله نشده و با آنکه در اساسنامه ارتباط جنایت علیه بشریت با جنایت جنگ یا جنایت علیه صلح شرط شده است، با این حال، باید منتظر ماند تا مفهوم کشتار جمعی رفته رفته استقلال خود را نسبت به جنایت علیه بشریت کسب کند. به موجب این اساسنامه، اعمال زیر باید جنایت علیه بشریت تلقی شود:

«ارتکاب قتل، نابودی، به بردگی کشیدن، تبعید و هر عمل غیرانسانی دیگر نسبت به هر نوع جمعیت غیرنظامی خواه پیش از جنگ و خواه در اثنای آن و یا آزار و شکنجه به دلایل سیاسی و نژادی یا به دنبال هر جنایتی که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه قرار دارد یا با چنین جنایتی مرتبط است هرچند این اعمال و آزار و اذیتها نقض حقوق داخلی کشوری که در آن ارتکاب یافته به شمار نیاید...»^{۱۳}

اما نخستین سند بین المللی که در آن واژه کشتار جمعی صراحتاً بکار گرفته شد کیفرخواست ۱۸ اکتبر ۱۹۴۵ علیه جنایتکاران آلمانی جنگ در دادگاه نورنبرگ بود. در این سند آمده است که سران نازی «با پرداختن به کشتار جمعی عمدی و پیاپی یا به عبارت دیگر با تن دادن به

12. Lemkin, R.: Le génocide, Revue international de droit pénal, 1946, N°. 10, p. 371.

۱۳. بند «ج» ماده ۶ اساسنامه دادگاه نظامی بین المللی نورنبرگ مورخ ۸ مارس ۱۹۴۵.

نابودی گروه‌های نژادی و ملی از میان جمعیت غیرنظامی بعضی سرزمینهای اشغالی به منظور اضمحلال نژاد یا طبقات مشخصی از جمعیت و گروه‌های ملی، نژادی یا دینی...» برتری جوئی نژاد ژرمن را به منصفه ظهور رساندند. بعدها همین لفظ در توصیف اتهامات جنایتکاران جنگ که رسیدگی به آنها در دادگاه‌های داخلی کشورهای متفق بعمل آمد، بارها و بارها تکرار شد. توافق ملل متحد بر تصویب مقاله نامه ۸ دسامبر ۱۹۴۸ ناظر بر پیشگیری و مجازات جنایت کشتار جمعی نیز موجب شد این اصطلاح رفته رفته قبول عام یابد و حتی در مقررات جزائی کشورهای عضو منعکس شود.

فصل سوم

مراحل تدوین مقاله نامه ۹ دسامبر ۱۹۴۸

در ۲ نوامبر ۱۹۴۶ مجمع عمومی سازمان ملل متحد در پی سخنان نمایندگان سه کشور هند، پاناما و کوبا تلاش گسترده‌ای را آغاز کرد که بعد از محاکمات نورنبرگ سرفصل جدیدی در همکاری بین‌المللی به منظور مبارزه با جرائم علیه بشریت به شمار می‌آمد. ثمره این تلاش صدور قطعنامه‌ای بود که مفاد آن برحسب پیشنهاد ششمین کمیسیون مجمع عمومی تنظیم شده بود. در این قطعنامه (شماره ۹۶ (I)) که در ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ صادر شد مجمع عمومی سازمان ملل درباره کشتار جمعی صریحاً اعلام کرد:

«کشتار جمعی یعنی انکار حق حیات تمام گروه‌های انسانی، همانگونه که آدمکشی یعنی انکار حق حیات فرد. چنین انکاری وجدان بشر را متأثر می‌کند و خسران بزرگی به بشر که بدین ترتیب از دستاوردهای فرهنگی یا از دستاوردهای دیگر چنین گروه‌هایی

محروم می ماند، وارد می آورد. کشتار جمعی مغایر قانون اخلاقی و همچنین مغایر روح و اهداف ملل متحد است.»

و از آنجا که مصلحت جامعه بین المللی ایجاب می کند که با چنین جنایتی به مقابله برخیزد، به موجب مفاد قطعنامه، شورای اقتصادی و اجتماعی موظف می شود مطالعات لازم را به منظور تدوین طرح مقاله نامه ای درباره جنایت کشتار جمعی آغاز کند و نتیجه آن را در اجلاس آتی در اختیار مجمع عمومی قرار دهد. شورای اقتصادی و اجتماعی در چهارمین اجلاس خود و در اجرای مفاد قطعنامه ۹۶ (I) به دبیرکل مأموریت می دهد تا با کمک کارشناسان حقوق بین الملل و حقوق جزا طرح مقاله نامه ای را در این خصوص تهیه کند و پس از مشورت با کمیسیون حقوق بشر و کمیسیون توسعه تدریجی حقوق بین الملل و تقنین آن و نظرخواهی از دول عضو، آن را به اجلاس آینده شورا ارائه دهد. در اجرای این مأموریت، دبیرکل سازمان ملل از سه نفر از استادان حقوق بین الملل یعنی لومکن، پلا^{۱۴} و دون دو و اوبر^{۱۵} دعوت کرد تا او را در تهیه و تنظیم این طرح یاری دهند. پس از تکمیل و اصلاح طرح مقدماتی دبیرکل، طرح نهائی طبق تصمیم شورا برای کسب نظر به دو کمیسیون حقوق بشر و کمیسیون توسعه تدریجی حقوق بین الملل و تقنین آن ارسال شد که هر یک به دلایلی از اظهار نظر غافل ماندند. شورای اقتصادی و اجتماعی ناچار موضوع را به اطلاع مجمع عمومی رساند و از دبیرکل خواست تا طرح مقاله نامه را که به دستگیری دبیرخانه تهیه شده بود به مجمع عمومی ابلاغ کند. مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۱ نوامبر ۱۹۴۷ طی قطعنامه شماره ۱۸۰ (II) ضمن آنکه اعلام کرد «کشتار جمعی جنایتی بین المللی محسوب می شود و در سطح ملی و بین المللی برای افراد و دولتها مسئولیتهائی ایجاد می کند»، از شورای

14. Vespasién Pella

15. Henri Donnedieu de Vabres

اقتصادی و اجتماعی دعوت کرد که به فعالیت‌های خود همچنان ادامه دهد و تدوین متن نهائی مقاوله‌نامه را به انجام رساند. بدین منظور، شورا در ۳ مارس ۱۹۴۸ کمیته‌ای ویژه مرکب از نمایندگان کشورهای چین، ایالات متحده آمریکا، فرانسه، لبنان، لهستان، اتحاد جماهیر شوروی و ونزوئلا تشکیل داد و آن را مأمور کرد تا با توجه به طرح دبیرکل، متن نهائی مقاوله‌نامه کشتار جمعی را تهیه کند. کمیته ویژه از ۵ آوریل تا ۱۵ مه ۱۹۴۸ با برگزاری جلساتی در «لک سوکسس»^{۱۶} موفق شد طرح نهائی مقاوله‌نامه کشتار جمعی را تهیه کند و آن را مجدداً برای اصلاحات بعدی به بحث بگذارد. پس از بحث و گفتگوهای فراوان در ششمین کمیسیون مجمع عمومی و اصلاحات مجدد، سرانجام متن نهائی با عنوان «مقاوله‌نامه پیشگیری و مجازات جنایت کشتار جمعی» به موجب قطعنامه شماره ۲۶۰ آ (III) در ۹ دسامبر ۱۹۴۸ به تأیید مجمع عمومی رسید و برای امضاء، تصویب و یا الحاق طبق ماده ۱۱ در اختیار دول عضو قرار گرفت.

متن مقاوله‌نامه مشتمل بر یک دیباچه و نوزده ماده است. در آغاز متن آمده است:

«طرفهای متعاقد با نظر به اینکه مجمع عمومی سازمان ملل متحد با صدور قطعنامه ۹۶ (I) مورخ ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ خود اعلام داشته که کشتار جمعی جنایتی است ناقض حقوق بین الملل و مغایر روح و اهداف ملل متحد، و جهان متمدن آن را محکوم می‌کند، و با اذعان به اینکه در تمام دوره‌های تاریخ، کشتار جمعی ضایعه بزرگی به عالم بشریت وارد ساخته است و با اطمینان به اینکه برای رهائی بشر از چنین آفت نفرت‌انگیزی همکاری بین‌المللی ضرورت دارد، [براساس مفاد مقاوله‌نامه به توافق دست یافتند].»

دول عضو و غیرعضو برای امضای مقاوله‌نامه تا ۳۱ دسامبر ۱۹۴۹

مهلت داشتند. تا این تاریخ چهل و سه کشور از جمله دولت ایران متن مقاوله نامه را به امضاء رساندند. از اول ژانویه ۱۹۵۱ به بعد هر دولت عضو یا غیرعضو که مجمع عمومی بدین منظور از او دعوت کرده بود، فقط اجازه می یافت بدین مقاوله نامه ملحق شود (بند ۳ ماده ۱۱ مقاوله نامه) و سند الحاق را به دبیرخانه کل سازمان ملل متحد تسلیم کند. در این مورد، الحاق به تنهایی، کشورهای متعاهد را به رعایت مفاد مقاوله نامه ملزم می ساخت؛ اما دول امضاکننده ناچار بودند متن مقاوله نامه را به تصویب نهائی مجالس قانونگذاری خود برسانند. تا تاریخ اول مارس ۱۹۸۸ چهار کشور امضاکننده (از جمله ایالات متحده آمریکا) هر یک به دلایلی هنوز موفق نشده بودند متن مقاوله نامه را از تصویب نهادهای داخلی بگذرانند.

طبق بند ۲ ماده ۱۳، «این مقاوله نامه پس از نود روز از تاریخ تسلیم بیستمین سند تصویب یا الحاق به اجرا گذاشته خواهد شد». با تحقق این شرط اجرای مقاوله نامه در ۱۲ ژانویه ۱۹۵۱ قطعیت یافت و از این تاریخ به بعد هر تصویب یا الحاقی که صورت می گرفت نود روز پس از تسلیم سند تصویب یا الحاق اعتبار قانونی می یافت.

بند یک ماده ۱۴ مقاوله نامه مدت آن را ده سال از تاریخ اجرا تعیین کرده است. ولی بند ۲ همین ماده مقرر می دارد:

«تا هنگامی که طرفهای متعاهد لااقل شش ماه قبل از انقضای مدت، فسخ آن را اعلام نمایند، پنج سال به پنج سال مجری خواهد بود.»

با این حال، چنانچه بر اثر فسخ این مقاوله نامه شمار متعاهدان به کمتر از شانزده برسد، مقاوله نامه از تاریخ آخرین فسخ از اعتبار ساقط می شود (ماده ۱۵).

ماده ۱۶ نیز طرفهای متعاهد را مجاز دانسته تا هر زمان با اعلام کتبی به دبیرکل سازمان ملل متحد تجدید نظر در مفاد مقاوله نامه را

درخواست کنند.

با وجود آنکه در تدوین مقاوله‌نامه و توافق نخستین، موانع یکی پس از دیگری پشت سر گذاشته شد و انتظار بر این بود که خاطره فجاج جنگ، دول صلحجو را در تصمیم بر قبول یک سلسله تدابیر بشردوستانه متقاعد کند، لیکن این انتظار برآورده نشد و رفته رفته نوعی شک و تردید جایگزین شور و شوق نخستین گردید. پس از اعلام رأی، بعضی کشورها از امضای مقاوله‌نامه خودداری کردند؛ کشورهای امضاکننده نیز با کنده آئین تصویب مقاوله‌نامه‌های بین‌المللی مواجه شدند؛ الحاق سایر کشورها هم با آهنگی نه‌چندان شتابان صورت پذیرفت و هم‌اکنون نیز پس از چهل سال که از توافق ۹ دسامبر ۱۹۴۸ می‌گذرد، از ۱۷۱ کشور عضو سازمان ملل متحد ۷۰ کشور هنوز به این مقاوله‌نامه ملحق نشده‌اند.^{۱۷} از سوی دیگر، بسیاری کشورها به بعضی از مواد مقاوله‌نامه ایراد کردند و برای الحاق به آن با تأکید بر اختیارات خود شروطی قائل شدند. بعضی از کشورها هم که در این باره تعهداتی را پذیرفتند، برای تأمین اجرای مقررات این مقاوله‌نامه تمایل آشکاری به اتخاذ تدابیر تقنینی و تطبیق مقررات داخلی با مفاد مقاوله‌نامه از خود نشان ندادند. البته ارزش این مقاوله‌نامه بیش از آنچه در عمل از اجرای مفاد آن حاصل می‌شد نبود و شاید هم به همین دلیل نوعی دیرباوری بر اذهان سایه افکنده بود. با این حال، به گفته ریمون لوزه «گامی که برداشته شده است ارزش نمادی و روانشناسانه انکارناپذیری دارد»^{۱۸} و باید امیدوار بود که در این راه گامهای استوار دیگری نیز برداشته شود.

۱۷. آمار اول مارس ۱۹۸۸.

18. Legeais, R.: Les conventions répressives en droit international, in: juris-classeur de droit international, 1965, Fasc. 406, pp. 24-25.



تعریف کشتار جمعی

تعریفی که مقاله‌نامه ۹ دسامبر ۱۹۴۸ از کشتار جمعی به دست می‌دهد تعریفی است حصری و به لحاظ رعایت اصل قاتونی بودن جرائم و مجازاتها بسیار دقیق. لذا این تعریف نمی‌تواند فراگیر باشد، زیرا «کشتار جمعی» مفهوم جدیدی است که در قالب آن پیش‌بینی همه صور تعدی به حیات گروه‌های انسانی امری است نسبتاً دشوار. با اینهمه، یک تعریف کلی نیز این نگرانی را برمی‌انگیزد که قانونگذاران داخلی برداشت متفاوتی از اعمال کشتار جمعی حاصل کنند. بنابراین، با شناختی که رفته رفته از شیوه‌های مختلف کشتار جمعی به دست خواهد آمد ممکن است این تعریف کاملتر شود.

ماده ۲ مقاله‌نامه چنین مقرر می‌دارد:

«در این مقاله‌نامه، کشتار جمعی به هر یک از اعمال زیر تعبیر می‌شود که به قصد نابود کردن تمام یا قسمتی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا دینی از این لحاظ ارتکاب یابد:

الف. قتل اعضای گروه؛

ب. صدمه شدید به تمامیت جسمانی یا روانی اعضای گروه؛

ج. قرار دادن عمدی گروه در معرض شرایط حیاتی‌ای که به زوال مادی کلی یا جزئی آن منتهی شود؛

د. اقداماتی که به منظور جلوگیری از تولید نسل گروه صورت گیرد؛

ه. انتقال اجباری کودکان یک گروه به گروه دیگر.»

به تعبیر مقاله‌نامه ۱۹۴۸ برای تحقق جرم کشتار جمعی وجود سه شرط ضروری است. دو شرط نخست رکن مادی جرم و شرط سوم

رکن معنوی آن را استوار می‌سازد. در واقع، برای اینکه جرم کشتار جمعی بوقوع بپیوندد باید اولاً، اعمال تعدی‌آمیز علیه یک «گروه انسانی» سازمان یابد؛ ثانیاً، این اعمال از نوع اعمالی باشد که در ماده ۲ احصاء شده است؛ ثالثاً، این اعمال به «قصد» و به «منظور» خاصی ارتکاب یافته باشد.

اینک به توضیح بیشتر در این باره می‌پردازیم.

فصل اول

اعمال تعدی‌آمیز علیه یک گروه انسانی

از جمله خصایص کشتار جمعی گروهی بودن یا به تعبیر دیگر کثرت یا تعدد مجنی علیه است. حتی اگر یک فرد از افراد گروه به نحوی که در ماده ۲ مندرج است مورد تعدی واقع شود و این عمل به قصد گسیختن رشته حیات گروه ارتکاب یابد، وصف کشتار جمعی بر این عمل صدق می‌کند. علمای حقوق در این باره بر تعلق مجنی علیه به یک جماعت یا گروه معین سخت تأکید ورزیده‌اند.^{۱۹} در واقع، به دلیل همین تعلق گروهی است که سیاست نابودی جمعی شکل می‌گیرد و اندیشه ارتکاب جرم تقویت می‌شود. بنابراین، در اجرای این جنایت تهدید حیات فرد فی نفسه منظور نیست و عاملان جرم با این عمل قصد و غرض دیگری دارند. عبارت «به قصد نابود کردن تمام یا قسمتی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا دینی» در ماده ۲ ناظر بر این معنی است.

19. Francillon, J.: Crimes de guerre, Crimes contre l'humanité, in: juris-classeur de droit international, 1983, Fasc. 410, p. 14.

الف. گروه‌هایی که از حمایت برخوردارند

حمایت بین‌المللی نسبت به چهار گروه از اجتماعات انسانی صریحاً در مقاله‌نامه ۱۹۴۸ اعلام شده است به شرح زیر:

۱. گروه ملی:

«گروه ملی» و «ملیت گروه» را نباید با یکدیگر اشتباه کرد. گروه ملی به اقلیتی اطلاق می‌شود که در تابعیت یک دولت بسر می‌برند و با حفظ علائق قومی، مذهبی و زبانی از اکثریت حاکم متمایزند. گروه ملی متشکل از افرادی است که دارای خاستگاه ملی مشترک اند، اما ممکن است «ملیت» کشور دیگری را پذیرفته باشند. بنابراین «ملیت» نشان‌دهنده ایستار سیاسی - حقوقی فعلی شخص است.

۲. گروه قومی:

اطلاق «قوم» یا «تیره» به گروه‌های انسانی شامل مجموع مؤلفه‌های زیست‌شناسی، اجتماعی، زبانشناسی، تاریخی و فرهنگی است. البته تفکیک گروه‌های قومی از گروه‌های نژادی کارچندان آسانی نیست. بدین دلیل بعضی از تدوین‌کنندگان مقاله‌نامه فرقی میان این دو عبارت نمی‌بینند و بعضی دیگر عقیده دارند که گروه‌های قومی اجتماعات کوچک یک گروه ملی را تشکیل می‌دهند.^{۲۰}

۳. گروه نژادی:

«گروه نژادی» مجموعه‌ای از انسانها است که از ویژگی‌های مشترک بدنی و زمینه‌های همانند رشد روانی برخوردارند. واژه «نژاد» در اینجا صرفاً در مفهوم زیست‌شناسی آن به کار رفته و مراد از آن بیان یک

20. Documents officiels de l'Assemblée générale, troisième session, première partie, Sixième Commission, 74^{ème} et 75^{ème} Séances, cité par Nicodème Ruhashyankiko, Rapporteur spécial, in, Etude sur la question de la prévention et la repression du crime de génocide, N.U. Conseil Economique et Social.

سلسله همانندیهای بدنی گوناگون در بین انسانها است که از نسلی به نسل دیگر به ارث رسیده است.

۴. گروه دینی:

«گروه دینی» به جماعاتی اطلاق می‌شود که از یک آرمان مشترک معنوی تبعیت می‌کنند. پیروان ادیان معمولاً با گزاردن اعمال و مناسک خاص که نشان‌دهنده وحدت عقیده در میان آنها است از پیروان سایر ادیان بسهولت بازشناخته می‌شوند.

ب. گروه‌هایی که از حمایت برخوردار نیستند

۱. گروه سیاسی:

مسئله حمایت از گروه‌های سیاسی موضوع مباحثات مفصلی به هنگام تدوین مقاله‌نامه ۱۹۴۸ بوده است. دلایل بی‌شماری بر رد پیشنهاد حمایت از گروه‌های سیاسی عنوان شده است که هیچ‌یک منطقی به نظر نمی‌رسد. عده‌ای معتقد بودند که ساختار گروه سیاسی به دلیل ارکان ناپایدار آن فاقد انسجام و همگنی کافی برای تمیز گروه سیاسی از سایر گروه‌های انسانی است. عده دیگر عقیده داشتند که گنجاندن «گروه سیاسی» در متن مقاله‌نامه موجب خواهد شد کشورهای زیادی از پذیرفتن مقاله‌نامه خودداری ورزند و اصولاً این موضوع پای سازمان ملل متحد را به صحنه مجادلات سیاسی داخلی کشورها بازخواهد کرد. بعضی دیگر نیز حمایت از گروه‌های اقتصادی و صنفی را همپایه گروه‌های سیاسی بدین ترتیب ضروری دانستند و خواهان گسترش حمایت بین‌المللی از این گروه‌ها بودند.

۲. گروه ناتوانان:

تاریخ نشان داده است که کشتار بیماران درمان‌ناپذیر و انسان‌هایی که به گونه‌ای از ناتوانیهای جسمانی و روانی رنج می‌برند و به

تعبیری ناسودمندند یا باری را بدین ترتیب بر جامعه تحمیل می‌کنند، ممکن است هیئتهای حاکمه را به وسوسه بیندازد. بویژه توجیحات علمی با عنوان «اصلاح نسل»^{۲۱} خطری است که بیش از پیش این گروهها را تهدید می‌کند. متأسفانه این گروه نیز از حمایت مقاله‌نامه ۱۹۴۸ بی بهره است. البته این حمایت به ترتیبی دیگر در اسناد بین‌المللی تضمین شده است.

فصل دوم

اعمالی که در ماده ۲ احصاء شده است

همانگونه که اشاره شد تدوین کنندگان مقاله‌نامه ۱۹۴۸ از یک تعریف عام کشتار جمعی خودداری ورزیده و تنها به ذکر اعمال مشخصی که کشتار جمعی را پدید می‌آورد بسنده کرده‌اند. بدیهی است چنانچه حیات افراد گروههای انسانی به صورتی غیر از صورتی که در ماده ۲ مندرج است به خطر افتد، با تفسیری که معمولاً از مقررات جزائی به طور محدود بعمل می‌آید نمی‌توان عاملان این جنایت هولناک را به استناد این مقاله‌نامه تحت پیگیری قانونی قرار داد.

الف. شیوه‌های کشتار جمعی مندرج در ماده ۲

ماده ۲ مقاله‌نامه ۱۹۴۸ از میان اعمال گوناگونی که ممکن است تهدیدی علیه حیات گروههای انسانی به شمار رود اعمال پنجگانه‌ای را برشمرده که هر یک در صورت ارتکاب، کشتار جمعی تلقی می‌شود. حقوقدان شهیر فرانسوی دون‌دبودو ابر عقیده داشت که

کشتار جمعی جنایتی است علیه بشریت که به سه صورت تجلی می‌یابد: نخست، صدمه زدن به حیات، تندرستی یا تمامیت جسمانی انسان که از آن با نام «آدمکشی جمعی»^{۲۲} یاد می‌کند. دوم، آسیب زدن به رشد و شکوفائی گروه انسانی با توسل به اعمالی نظیر سقط جنین و سترون‌سازی که آن را «زیست‌کشی جمعی»^{۲۳} می‌نامند. سوم، منع بکارگیری زبان قومی و لطمه زدن به فرهنگ ملی که از آن با عنوان «فرهنگ‌کشی جمعی»^{۲۴} نام می‌برد.^{۲۵}

بعضی از مؤلفان عبارت اخیر را به لحاظ ترکیب و اصول اشتقاق کلمات نادرست می‌دانند^{۲۶} و عمل کشتن را فقط در مفهوم نابودی جسم و زیست انسان صحیح می‌پندارند. در هر حال، در تدوین مقاله نامه ۱۹۴۸، به این صورت از کشتار عنایتی نشده و فقط دو صورت نخست مطمح نظر قرار گرفته است.

۱. قتل اعضای گروه:

متداولترین شکل کشتار جمعی قطع رشته حیات افراد بیگناه یا به تعبیر فقهای اسلامی ازهاق نفس معصوم است. اعلامیه جهانی حقوق بشر حق حیات را برای همه انسانها بدون هیچگونه تمایزی مخصوصاً از حیث نژاد، زبان، عقیده و... معتبر شناخته است. بنابراین به تعبیر اسناد بین‌المللی، انسانها در برخوردارگی از این حق هیچگونه مزیتی نسبت به یکدیگر ندارند.

۲. صدمه شدید به تمامیت جسمانی یا روانی اعضای گروه:

منظور از صدمه شدید به تمامیت جسمانی، هرگونه عملی

22. génocide physique

23. génocide biologique

24. génocide culturel

25. Donnedieu de Vabres, H.: Le Procès de Nuremberg devant les Principes Modernes du Droit Pénal International, Cours de l'Académie de Droit International, 1947, t. 70, p. 523.

26. Plawski, S.: Etude des principes fondamentaux du droit international pénal, Paris, 1972, p. 113.

است که وجود جسمانی فرد را عمیقاً جریحه دار کند. بنابراین اعمالی نظیر هتک ناموس به عنف، قطع عضو، شکنجه و آزمایشهای زیست‌شناختی اعمال مجرمانه‌ای به شمار می‌روند که علیه تمامیت جسمانی اعضای گروه صورت می‌گیرند. صدمه شدید روانی ممکن است با بکارگیری مواد مخدر یا عوامل روانگردان بطوریکه قوا و استعدادهای روانی اعضای گروه را تحلیل برد و به سقوط یا تنزل اخلاقی آنها بینجامد نیز وارد شود.

۳. قرار دادن عمدی گروه در معرض شرایط حیاتی‌ای که به زوال مادی

کلی یا جزئی آن منتهی شود:

گاه کشتار جمعی با مرگ تدریجی انسانها در شرایط دشوار زیست‌گروهی تحقق می‌یابد. این شرایط ممکن است به گونه‌ای باشد که بهداشت، ایمنی و سرانجام تندرستی افراد گروه را به مخاطره افکند، مانند آنچه عموماً در بعضی از اردوگاههای مهاجران یا تبعیدشدگان اتفاق می‌افتد. حقوقدان لهستانی تبار بلاوسکی^{۲۷} عقیده دارد نرساندن آذوقه در سالهای کمیابی یا نایابی از سوی کسانی که مسئولیت مقابله با آن را به عهده دارند، اگر به قصد نابودی گروههای انسانی صورت گیرد، کشتار جمعی به شمار می‌رود.^{۲۸}

۴. اقداماتی که به منظور جلوگیری از تولید نسل صورت گیرد:

جلوگیری از تولید نسل به نحوی که به اضمحلال گروه منجر شود ممکن است صور مختلفی به خود گیرد. جداسازی مردان و زنان و منع ازدواج آنها با یکدیگر، سترون‌سازی اجباری و تسبیب سقط جنین شناخته‌ترین تدابیری است که انقراض نسل را تسهیل می‌کند.

۵. انتقال اجباری کودکان یک گروه به گروه دیگر:

انتقال اجباری کودکان چه به صورت کوچاندن و چه به صورت

27. Stanislaw Plawski

28. Plawski, op. cit; p. 115.

ربودن (نازیها به این شیوه متوسل می شدند) آثار گوناگونی ممکن است در گروه بجا گذارد. یکی از آثار آن، همسانی یا به عبارت دیگر، همانندگردانی فرهنگی کودکان با گروه میزبان است. بویژه اگر این انتقال در سنینی اتفاق افتد که کودک برای پذیرفتن هنجارهای گروهی از هر حیث مهیا باشد، همسانی بسهولت انجام می گیرد. بدین سان انسجام درونی با زوال هویت گروه رفته رفته سست می شود و مقدمه انهدام آن فراهم می گردد. این استدلال هرچند به گونه ای خطر زوال فرهنگ گروهی را توجیه می کند و بر دگرگونیهای که فرهنگ کشی جمعی (کذا) برمی انگیزد تأکید می ورزد، اما مسلماً به این بُعد مسئله در تدوین مقاوله نامه توجهی نشده است. دلیلی که به اعتبار آن انتقال اجباری کودکان از یک گروه به گروه دیگر منع شده قرار گرفتن کودکان در معرض شرایط زندگانی نامناسبی است که امکان دارد ادامه حیات و اصولاً بقای آنان را تهدید کند. بنابراین همانگونه که جلوگیری از تولید نسل خطری برای زندگی گروه محسوب می شود، هلاک نسل جدید نیز ممکن است اثری همانند پدید آورد.

ب. شیوه های دیگر انهدام گروه های انسانی

بدون تردید اعمال پنجگانه ای که تفسیر آن از نظر گذشت تمام شیوه های ممکن معدوم کردن گروه های انسانی را دربرنمی گیرد. فروپاشاندن گروه های قومی و نژادی ممکن است به صورت دیگر از جمله توسل به خشونت و ایجاد رعب در میان ساکنان و راندن آنها از سرزمینهای اجدادی، و بهره کشی و واداشتن اعضای گروه به کارهای شاق تحقق پذیرد. در هر صورت، یکی از شیوه های براندازی اجتماعات بشری زدودن ویژگیهای معنوی و نشانه های آن مانند تخریب بناها، سوزاندن کتابها و جلوگیری از نشر زبان قومی است و همانطور که گفته

شد این شیوه با عنوان «فرهنگ زدائی جمعی» به قلمرو اعمال مجرمانه مندرج در ماده ۲ مقاله نامه راه نیافت. یکی از مؤلفان در این باره می نویسد:

«دولت برای بوجود آوردن مرتبه ای از همگونی و تجانس ملی و فرهنگی می تواند با توسل به شیوه های مشروع، دلایلی موجه بر ادامه سیاست همسان سازی خود داشته باشد. بنابراین در عمل دشوار خواهد بود میان اینگونه اختیارات ناشی از قدرت حاکمیت و فرهنگ زدائی جمعی مرز دقیقی ترسیم کرد.»^{۲۹}

فصل سوم

اعمال توأم با قصد و منظور خاص

ماده ۲ مقاله نامه دقیقاً تصریح می کند که کشتار جمعی باید «به قصد نابود کردن تمام یا قسمتی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا دینی از این لحاظ ارتکاب یابد». در تفسیر این ماده بین حقوقدانان اتفاق نظر و عقیده به چشم نمی خورد. اختلاف بیشتر بر سر رد یا قبول داعی یا انگیزه ارتکاب جرم بالا گرفته است. در هر حال، قانونگذار در نگارش این ماده از روش «شخصی» تبعیت کرده و بر این اساس احراز مجرمیت را موکول به تفتحصن درباره قصد و انگیزه جرم نموده است.^{۳۰}

29. Planzer, A.: Le crime de génocide (thèse), St. Gall, 1956, p. 104.

۳۰. در متن فرانسوی که توأم در کنار متن انگلیسی به هنگام تدوین و تفسیر مقاله نامه ها از توجه بیشتری برخوردار می باشد ماده ۲ با چنین عباراتی آمده است:

«Dans la présente convention, le génocide s'entend de l'un quelconque des actes ci-après, commis dans l'intention de détruire en tout ou en partie, un groupe national, ethnique, racial ou religieux comme tel».

در ترجمه ای که از این ماده به هنگام تصویب قانون اجازه الحاق دولت ایران به قرارداد بین المللی جلوگیری از کشتار جمعی شده، آمده است:

الف. ضرورت قصد خاص

کشتار جمعی از جرائم عمدی است و برای تحقق آن وجود قصد به معنای آگاهی و یقین بر حصول نتیجه مغایر با موازین قانونی ضرورت دارد. هرچند این شرط لازم به نظر می‌رسد ولی در ارتکاب جنایت کشتار جمعی کافی نیست. علاوه بر سوءنیت عام، فاعل باید قصد خاصی را از عمل خود اراده کند به نحوی که منشأ نابودی تمام یا قسمتی از یک گروه ملی، نژادی یا مذهبی باشد. در واقع، وجه تمایز یک قتل ساده و کشتار جمعی همین عنصر سوءنیت خاص است؛ از این رو، به بسیاری اعمال دهشتناک نظیر بمباران اهالی غیرنظامی به هنگام جنگ که کشتار انبوه انسانها را به دنبال دارد نمی‌توان کشتار جمعی اطلاق کرد، زیرا این عمل اراده نابود کردن تمام یا قسمتی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی را دربر ندارد.

ب. داعی جرم

داعی، احساس تمایل کم و بیش شدید به ارتکاب جرم است که امری کاملاً باطنی است و فرد را برای انجام عمل مجرمانه مستعد می‌سازد. عموماً داعی یا انگیزه، جز در موارد استثنائی، اثری در تقصیر

«در قرارداد فعلی مفهوم کلمه «ژنوسید» یکی از اعمال مشروحه ذیل است که به نیت نابودی تمام یا قسمتی از گروه ملی و قومی و یا مذهبی ارتکاب گردد. از این قرا...» در برگردان فارسی دربرابر صفت «*comme tel*» عبارت «از این قرار» نهاده شده که تعبیری درست از عبارت «*as such*» انگلیسی است؛ لیکن وصف «*comme tel*» مندرج در متن فرانسوی اگر مقصود قانونگذار «*un groupe comme tel*» باشد، معنای دیگری افاده می‌کند که می‌توان چنین توضیح داد که عمل نابود کردن یک گروه ملی،... یا... باید به منظور خاص یا همانگونه که خواهیم دید با انگیزه مشخصی ارتکاب یابد.

یا میزان مسئولیت فاعل جرم ندارد. در این باره که آیا برای احراز مجرم بودن به اتهام کشتار جمعی، جهات نفسانی و انگیزه‌های درونی فاعل باید مورد ملاحظه قرار گیرد، بین علمای حقوق اختلاف است. پاره‌ای از حقوقدانان، همینکه اقدامات مندرج در ماده ۲ مقاله‌نامه را متوجه حیات یک گروه ملی، قومی، نژادی یا دینی یافتند صرف نظر از هدف غائی و انگیزه نهانی مرتکب، کشتار جمعی را محقق می‌دانند. ۳۱ گروه دیگر عقیده دارند کشتار جمعی به شرطی تحقق می‌یابد که این اقدامات بنا به ملاحظات ملی، قومی، نژادی یا مذهبی ارتکاب یابد. ۳۲ حقیقت این است که مؤلفه‌های عنصر معنوی جرم، یعنی قصد خاص و انگیزه، آنچنان در ارتکاب کشتار جمعی در یکدیگر تنیده‌اند که تقریباً برهم انطباق دارند. در هر حال، با اِتصافی که در ماده ۲ به چشم می‌خورد چنین می‌نماید که عقیده گروه اخیر با محتوای عبارات ماده ۲ سازگارتر باشد. از این ماده چنین استنباط می‌شود که کشتار جمعی به موجب این مقاله‌نامه زمانی قابل تعقیب است که مرتکب تحت تأثیر احساسات ناشی از برتری‌جویی گروهی که ملیت، قومیت، نژاد و مذهب محرک آن است، دست به این جنایت زده باشد.

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



شروع به جرم، مشارکت و معاونت

در ارتکاب کشتار جمعی

اصولاً حقوق بین‌الملل کیفری علاوه بر مباشران جرائم بین‌المللی

31. Planzer: op. cit; p. 95.

32. Legeais: op. cit; p: 28.

همه کسانی را که عالماً ارتکاب این قبیل جرائم را تلقین، تشویق، تسهیل یا تحریک کنند مسئول می‌شناسند. مقاله‌نامه ۱۹۴۸ نیز بر این اصل وفادار مانده و راه را برای تعقیب کسانی که به‌نحوی در ارتکاب جرم همکاری داشته‌اند هموار کرده است. البته شکل این همکاری به شرحی که در ماده ۳ مقاله‌نامه پیش‌بینی شده متنوع است و به مشارکت و معاونت با تعاریفی که از آنها در حقوق جزای داخلی شده محدود نیست. به توضیحات بیشتری در این باره می‌پردازیم و پیش از آن ماده ۳ مقاله‌نامه را عیناً نقل می‌کنیم:

«ماده ۳. افعال زیر مجازات خواهد شد:

الف. کشتار جمعی؛

ب. تبانی به منظور ارتکاب کشتار جمعی؛

ج. تحریک مستقیم و علنی به ارتکاب کشتار جمعی؛

د. شروع به جرم کشتار جمعی؛

ه. معاونت در کشتار جمعی.»

۱. کشتار جمعی:

ارکان تشکیل دهنده این جنایت در گفتار پیش به تفصیل گذشت. نکته‌ای که در اینجا باید تذکر داده شود تأکید قانونگذار بر وقوع کشتار جمعی به واسطه «فعل» مرتکب است. اما همانگونه که یکی از مؤلفان بدرستی یادآور شده است «در بعضی موارد، بویژه در کشتار جمعی به شیوه قرار دادن گروه در شرایط غیرانسانی زندگانی، این جنایت ممکن است به صورت ترک فعل ارتکاب یابد». ۳۳ مورد دیگر از ترک فعل وقتی است که مقامات مسئول با سکوت و تجاهل، از کشتار در حال وقوع ممانعت نمی‌کنند.

۲. تبانی به منظور ارتکاب کشتار جمعی:

«تبانی» یا مواضعه آن است که دو یا چند نفر به قصد ارتکاب

33. Plawski: op. cit; p. 115.

عمل مجرمانه با یکدیگر توافق کرده باشند. واژه «تبانی» در این ماده معنایی عمیق‌تر از معنای آن در حقوق جزای داخلی دارد و تقریباً با مفهوم «conspiracy» در نظام حقوقی انگلوساکسون مطابقت دارد.^{۳۴} در اساسنامه دادگاه نورنبرگ این مفهوم به دو صورت یکبار رفته است: نخست در بیان جرم مستقلی علیه صلح که زمامداران آلمان نازی به اتهام ارتکاب آن محکوم شدند (بند «الف» ماده ۶)^{۳۵}، و دوم در توضیح صورتی از صور شرکت در ارتکاب جرم متضمن ترغیب به ارتکاب جرم و تهیه مقدمات اجرای آن (بند آخر ماده ۱۶ اساسنامه).^{۳۶} بدین ترتیب، کسانی که به قصد ارتکاب کشتار جمعی با هم توافق کنند^{۳۷} و در اجرای آن طرح واحدی^{۳۸} سازمان دهند یکایک مسئول تمام اعمالی شناخته می‌شوند که در اجرای طرح مجرمانه ضروری بوده است، حتی اگر خود در اجرای آن شرکت نداشته و از آن بی اطلاع باشند.

۳. تحریک مستقیم و علنی به ارتکاب کشتار جمعی:

عموماً «تحریک» به فعلی اطلاق می‌شود که بتواند عامل را برانگیزد و این حرکت منشأ وقوع جرم شود. در اینجا لازم نیست حتماً آثار و نتایج مجرمانه‌ای بر «تحریک» مترتب شود تا تحریک کننده مورد مؤاخذة قرار گیرد. با وجود این، دو شرط را قانونگذار برای تحقق تحریک لازم دیده است: نخست آنکه «مستقیم» باشد، یعنی موضوع کشتار جمعی بروشنی و بوضوح ابراز شده باشد؛ دوم آنکه «علنی»

۳۴. فرانسوی زبانها در برابر این کلمه انگلیسی، کلمه «entente» را بکار برده‌اند تا با کلمه «complot» که در حقوق داخلی معنای خاص دارد اشتباه نشود.

۳۵. اساسنامه دادگاه نورنبرگ بدین ترتیب «کسانی را که در تهیه و اجرای طرحی واحد برای ارتکاب جنایات پیشین شرکت داشته‌اند» مسئول تمام اعمالی دانسته که در اجرای این طرح ارتکاب یافته است.

36. Donnedieu de Vabres: op. cit; p. 528.

37. agreement.

38. common plan

باشد، یعنی آشکارا و به هر وسیله ای عموم را به کشتار جمعی فراخواند. مسئله ای که در این باره اشاره به آن لازم به نظر می رسد، تبلیغ علنی رسانه های گروهی و برانگیختن احساس کینه توزی و تقویت تمایلات برتری جوئی نسبت به گروه های نژادی و قومی و دینی است، بی آنکه در حلال این پیامها بطور مشخص کشتار این یا آن گروه درخواست شود. سزاوار است در این خصوص نیز هر نوع تبلیغی که بذر حقد و حسادت بر دلها بیاشد و آتش کینه توزی را فروزان سازد محکوم شود تا تصوّر کشتار جمعی در اذهان، زمینه فراهمی برای رشد نیابد. در این باره مقررات جزائی بعضی کشورها نظیر سوئد، دانمارک، نروژ و لهستان چنین تبلیغات زهرآگینی را بعدها ممنوع اعلام کرد و این امر حائکی از آن است که تمایل به محکومیت تبلیغ کشتار جمعی در میان ملتها وجود دارد.

۴. شروع به کشتار جمعی:

«شروع به جرم» در این مقوله نامه باید در چهارچوب تدابیری که قانونگذار داخلی برای این عمل وضع کرده است، تفسیر شود. «شروع به جرم» اصطلاحاً به اعمالی گفته می شود که بر وجود قصد مجرمانه دلالت کند به شرطی که این قصد بواسطه موانع خارجی که اراده فاعل در آن دخالت ندارد معلق بماند و جرم منظور واقع نشود (مضمون ماده ۱۵ قانون راجع به مجازات اسلامی). در تعبیر رایجی که از شروع به جرم وجود دارد، عموماً عملیات مقدماتی که فقط زمینه ارتکاب جرم را فراهم می سازد قابل مجازات نیست. با این حال، حوادث جانگداز جنگ جهانی دوم و سالهای بعد از جنگ، خطر روزافزون سلسله تدابیری که مقدمه کشتار جمعی به شمار می روند به اثبات رساند. پیشگیری از وقوع جنایتی به گستردگی کشتار جمعی اقتضا می کند اقداماتی نظیر مطالعه و تحقیق به منظور دستیابی به شیوه های جدید کشتار جمعی، ساخت و نگهداری ابزار و ادوات و موادی که برای این مقصود فراهم

شده‌اند و حتی انتقال اطلاعات لازم شدیداً محکوم شود. در طرحی که دبیرکل سازمان ملل تهیه کرده بود برخی از این تدابیر، تمهید کشتار جمعی تلقی می‌شد و جنبه مجرمانه داشت، ولی کمیته ویژه در تدوین متن نهائی مقاوله‌نامه آن را نپذیرفت. متأسفانه جز در مواردی که عملیات مقدماتی می‌تواند تبانی و یا تحریک مستقیم و علتی و یا نوعی معاونت تفسیر شود، در سایر موارد موضوع به سکوت برگزار شده است.

۵. معاونت در کشتار جمعی

تعریف «معاونت» و شرایط تحقق آن همانند شروع به جرم، به شرحی که در مقررات جزائی داخلی مفهوم است، درباره کشتار جمعی نیز صادق است. فرض «معاونت» وقتی صحت پیدا می‌کند که عمل اصلی کشتار جمعی محقق گردیده یا دست کم شروع به اجرا شده باشد. بنا بر تعریف، معاون جرم کسی است که با تحریک یا ترغیب یا تهدید یا تطمیع، دیگری را به ارتکاب جرم برانگیزد و یا بوسیله دسیسه و فریب و نیزنگ موجب وقوع جرم شود. کسی که با علم و اطلاع، وسایل ارتکاب جرم را تهیه کند و یا طریق ارتکاب آن را با علم به قصد مرتکب ارائه دهد و یا عالماً و عامداً وقوع جرم را تسهیل کند نیز معاون جرم نامیده می‌شود (مضمون ماده ۲۱ قانون راجع به مجازات اسلامی). از سوی دیگر، کسی را می‌توان معاون جرم به شمار آورد که فعل مثبتی انجام داده باشد. بنابراین شخص مطلع به صرف سکوت، معاون جرم محسوب نمی‌شود.



پیشگیری و مجازات

ماده ۱ مقاوله نامه مقرر می دارد: «طرفهای متعاهد... پیشگیری از وقوع و مجازات آن را تضمین می کنند». بنابراین ابتکار پیشگیری کیفری از وقوع کشتار جمعی به عهده کشورهای متعاهد گذاشته شده است. نهایتاً این کشورها می توانند برای پیشگیری از وقوع این جنایت از مراجع صلاحیتدار سازمان ملل متحد بخواهند که برطبق منشور ملل متحد چاره اندیشی کند (ماده ۸). مغذا اثر پیشگیری کننده خود مقاوله نامه را نباید دست کم گرفت. بنام ۳۹ فیلسوف انگلیسی معتقد بود که مقررات کیفری بر عزم و اراده انسان تأثیر روانی بجا می گذارد و موجب می شود انسان دانسته و سنجیده در اعمال و افعال خود گام بردارد و از پیش، پیامد آن را پیش بینی کند. بنابراین با پذیرفتن و تصویب این مقاوله نامه حجت بر همگان تمام گشته و راه برای مؤاخذه از کسانی که عواقب اعمال خود را نسنجیده اند، از پیش گشوده شده است. البته تأثیر عبرت آور تدابیر سرکوب کننده زمانی بهتر آشکار می شود که این تدابیر به اجرا درآید؛ در غیر این صورت، ترس از مجازات تأثیر خود را رفته رفته از دست خواهد داد. مهمتر از اجرا رعایت قواعد و اصولی است که به این تدابیر مشروعیت می بخشد. از این لحاظ، تدوین کنندگان مقاوله نامه با وضع مقرراتی که هم جنبه ماهیتی و هم جنبه صوری دارد، کوشیده اند پایه های استواری برای این تدابیر پی ریزی کنند. حال تا چه اندازه در تلاش خود موفق بوده اند، به تفصیل بیشتری در این باره نیاز دارد.

فصل اول قواعد ماهیتی

مقاله نامه ۱۹۴۸ از تعیین ضمانت‌های اجرائی مؤثر خودداری کرده است؛ در عوض طرف‌های متعاقد ملتزم شده‌اند: «برطبق قوانین اساسی خود تدابیر تقنینی لازم را برای تأمین اجرای این مقاله نامه اتخاذ کنند و مخصوصاً ضمانت‌های اجرائی مؤثر درباره اشخاص مقصر و متهم به کشتار جمعی و هریک از اعمال مشروح در ماده ۳ را پیش‌بینی نمایند» (ماده ۵). برای مثال، ماده ۲۵۹ قانون جزای ۱۹۶۱ چکسلواکی با عنوان «کشتار جمعی» مقرر می‌دارد:

«هرکس به قصد نابودی تمام یا قسمتی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی

الف. اعضای چنین گروهی را در معرض شرایط حیاتی ای قرار دهد که به زوال مادی کلی یا جزئی آن منتهی شود،

ب. تدابیری اتخاذ کند که مانع تولد کودکان در چنین گروهی شود،

ج. کودکان یکی از این گروهها را به زور به گروهی دیگر منتقل کند،

د. آسیبی شدید به تندرستی یکی از اعضای چنین گروهی وارد آورد یا موجب مرگ او شود،

به ۱۲ تا ۱۵ سال زندان یا به مجازات اعدام محکوم می‌شود.»

کشورهایی مانند برزیل، دانمارک، مجارستان، هلند، رومانی و چند کشور دیگر نیز تقریباً به همین ترتیب و با عباراتی مشابه مقرراتی وضع کرده‌اند که اجرای مقاله نامه را در این کشورها تضمین می‌کند؛ اما کشورهایی که هنوز به قول خود وفا نکرده و هریک به دلیلی از این کار طفره رفته‌اند، ضعف اساسی مقاله نامه ۱۹۴۸ را بیش از پیش آشکار

ساخته‌اند. وانگهی اگر روزی قرار شود طبق مادهٔ ۶، دعوای کشتار جمعی به یک مرجع قضائی بین‌المللی احاله شود معلوم نیست مرجع مذکور برای تعیین مجازاتها به کدام نظام جزائی متوسل خواهد شد.

نکتهٔ دیگری که یکی از حقوقدانان بحق به انتقاد از آن پرداخته، تغییر یافتن ماهیت کشتار جمعی به عنوان یک جرم بین‌المللی است.^{۴۰}

با ترتیبی که در مادهٔ ۵ پیش‌بینی شده است، کشتار جمعی، یعنی عملی که باید اخلال در نظم بین‌المللی تلقی شود، به یک جرم داخلی تبدیل شده و هر کشوری مجازاتی خاص برای آن در نظر گرفته است. در صورتیکه عدالت بین‌المللی به عنوان پشتوانهٔ این نظم اقتضا می‌کند در روابط بین دول تدابیر سرکوب‌کننده، یکنواخت و یکسان به اجرا گذاشته شود.

مقاله‌نامهٔ ۱۹۴۸ همچنین با پذیرفتن اصل تقصیرپذیری فرد و ردّ اعمال نظریهٔ «عمل دولت»^{۴۱}، مبنای مجازات را بر مسئولیت کیفری اشخاص حقیقی متکی ساخته است. برطبق این نظریه، مسئولیت اعمالی که دستگاههای دولتی مرتکب می‌شوند فقط به دولت قابل اسناد است. در نتیجه، اشخاص حقیقی که به نام دولت به این اعمال مبادرت ورزیده‌اند میرا از مسئولیت به‌شمار می‌روند. این نظریه که زمانی محور مباحثات گستردهٔ علمای حقوق بین‌الملل بود امروزه با واقع‌نگری حقوق بین‌الملل کیفری پیروان خود را از دست داده است. در واقع، مقاله‌نامهٔ ۱۹۴۸ در این زمینه از همان اصولی پیروی می‌کند که اساسنامه و دادنامهٔ دادگاههای نظامی بین‌المللی نورنبرگ و توکیو تبعیت کرده بود. این اصول بوضوح مبین این امر است که عاملان جنایات بین‌المللی نمی‌توانند به اعتبار مقام نمایندگی خود از مصونیت برخوردار شوند. اصل مسئولیت کیفری افراد حقیقی به اتهام نقض حقوق بین‌الملل در سایه اسناد

40. Lombois, C.: Droit pénal international, Paris, 1971, p. 65.

41. Acte de L'Etat

بین المللی نیز تأکید شده است. در نتیجه، با در نظر گرفتن ماده ۴ مقاوله نامه ۱۹۴۸ که صریحاً مقرر می دارد « اشخاصی که مرتکب کشتار جمعی یا هریک از اعمال مشروح در ماده ۳ شوند، خواه مأموران حکومتی و کارمندان دولت و خواه افراد عادی، مجازات خواهند شد»، جای هیچگونه شبهه در تأیید این مسئولیت باقی نمی ماند. تنها پرسشی که ممکن است به ذهن خطور کند، حدود مسئولیت کارگزاران دولتی است که به اتکای حکم قانون داخلی یا اوامری که از مافوق دریافت داشته اند، مرتکب این جنایت شده اند. در مورد اول، چنانچه تعارضی میان مقررات حقوق جزای داخلی و حقوق بین الملل دیده شود، عموماً محکومیت کسی را که با رفتاری منطبق با نظام قانون داخلی مقررات بین المللی را نقض می کند چنین توجیه می کنند که الزامات ناشی از حقوق بین الملل بر مقررات قانون داخلی تقدم دارد؛ زیرا در این خصوص، برخلاف حقوق داخلی، حقوق بین الملل توجیه ناشی از امر یا اجازه قانون ملی را جایز نمی داند.

در مورد دوم، اصولاً توجیه بر پایه انضباط و اطاعت کورکورانه از دستورهای مافوق در حقوق بین الملل مردود شمرده شده است. با این حال، امر مافوق در سلسله مراتب حکومتی یا اداری بر مسئولیت مجری دستور بدون تأثیر نیست و می تواند به عنوان کیفیت مخففه در میزان مسئولیت او اثر بگذارد؛ حتی در شرایط اجبار معنوی ممکن است اصل این مسئولیت را نیز منتفی بدارد.

در باره شمول ماده ۴ که به تفسیرهای گوناگون میدان داده است^{۴۲} باید گفت متأسفانه مصونیتهایی که به موجب قوانین اساسی کشورها برای بعضی اشخاص شناخته شده از دایره آن کاسته است.^{۴۳} بنابراین در

42. Planzer: op. cit; p. 136.

۴۳. در متن انگلیسی قید « constitutionally responsible rulers » باعث شده است که کلمه « rulers » از اطلاق بیفتند؛ ولی در متن فرانسوی مقاوله نامه کلمه « gouvernants » بدون هیچگونه قیدی بکار رفته است.

نظامهای سلطنتی یا جمهوریهای که رؤسای جمهور مسئولیت اجرایی مؤثر در اداره کشور ندارند، شاهان و سران جمهور از شمول ماده ۴ خارج اند.

یکی دیگر از مسائل جدال برانگیز که مقاوله نامه ۱۹۴۸ با مهارت تمام از کنار آن عبور کرده مسئله ماهیت سیاسی یا عمومی جنایت کشتار جمعی است. آیا کشتار جمعی جرم سیاسی به شمار می آید یا عمومی؟ پاسخ به این پرسش آثاری از لحاظ حقوقی در بردارد که مهمترین آن مسئله استرداد عاملان ارتکاب این جنایت بین المللی است. قدر مسلم اینکه اکثر کشورها اصل عدم استرداد مجرمان سیاسی را پذیرفته اند. بدین جهت، ماده ۷ مقاوله نامه ضمن رد حکمی که از این قیاس منطقی نتیجه می شود، بدون آنکه در صحت صغرا و کبرای قضیه اظهار نظر کرده باشد، صریحاً تکلیف را تعیین کرده است:

«کشتار جمعی و سایر اعمال مذکور در ماده ۳ از لحاظ استرداد، جرائم سیاسی تلقی نمی شوند. طرفهای متعاقد در این مورد تضمین می کنند که مطابق اختیارات قانونی خود و معاهدات جاری با استرداد موافقت کنند.»

به نظر می رسد این موضعگیری مقاوله نامه ۱۹۴۸ از ابهامی که در تشخیص جرم سیاسی از جرم عمومی وجود دارد سرچشمه گرفته باشد. در هر حال، بدون آنکه بخواهیم در این باره نظری اعلام کنیم توضیح این نکته را ضرور می دانیم که در نهضت قانونگذاری بین الملل کیفری که عمدتاً بر پایه تصمیمات و معاهدات دو یا چند جانبه میان دولتها استوار است، این فکر رفته رفته تقویت شده است که جرائم بین المللی نظیر جنایات جنگ، جنایات علیه صلح و جنایات علیه بشریت باید در ردیف جرائمی قرار گیرد که استرداد مرتکبان آن را ممکن سازد. اعلامیه مسکو مورخ ۳۰ اکتبر ۱۹۴۳ که بعداً بوسیله موافقتنامه لندن مورخ ۸ اوت ۱۹۴۵ تأیید شد تصریح می کند که جنایتکاران جنگ «به کشورهای که

در آن مرتکب اعمال نفرت انگیز شده‌اند باز گردانده می‌شوند» تا مطابق قوانین این کشورها محاکمه شوند. بلافاصله پس از تشکیل سازمان ملل متحد، مجمع عمومی تصمیماتی گرفت (قطعنامه ۳ (I) مورخ ۱۳ فوریه ۱۹۴۶ و قطعنامه ۱۷۰ (II) مورخ ۳۱ اکتبر ۱۹۴۷) که در آن به کشورهای جهان توصیه شده بود تدابیر لازم را برای تضمین انتقال فوری جنایتکاران به کشورهایی که در آن محل مرتکب جنایاتی شده بودند، اتخاذ نمایند. در آخرین تصمیم مجمع عمومی در این خصوص (قطعنامه ۳۰۷۴ (XXVIII) مورخ ۳ دسامبر ۱۹۷۳ با عنوان «اصل همکاری بین المللی دربارهٔ ردیابی، بازداشت، استرداد و مجازات افراد متهم به جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت») پیش‌بینی شده است:

«افرادی که علیه آنان اذله ارتکاب جنایات جنگ و جنایات علیه بشریت وجود دارد باید به دست عدالت گرفتار آیند و چنانچه مقصر شناخته شوند قاعده‌تاً در کشوری که مرتکب این جنایات شده‌اند کیفر ببینند. بدین منظور، دولت‌ها نسبت به هر آنچه که به استرداد این افراط مربوط است با یکدیگر همکاری می‌کنند...»

بررسی ماده ۷ مقاوله‌نامه در سایه ماده ۶ آن، که دادگاههای کشور محل کشتار جمعی را برای رسیدگی صالح شناخته است، مشکلی را آشکار می‌سازد که از اصل تابعیت مرتکب جرم سرچشمه می‌گیرد. بنا بر این اصل که اغلب معاهدات استرداد و قوانین داخلی بر آن متکی می‌باشند، اتباع دولت متقاضی^۱ عنه نمی‌توانند موضوع تقاضای استرداد واقع شوند. شاید به همین دلیل ماده ۶ مقاوله‌نامه صلاحیت همزمان «دیوان جنائی بین المللی» را نیز به رسمیت شناخته است. اما تا تشکیل چنین مرجعی راه بسیار است و به نظر می‌رسد برای فروگشائی این مشکل باید چاره‌ای دیگر اندیشید.

فصل دوم قواعد صوری

از دیرباز تعیین مرجع صلاحیتداری که بتواند به نام جامعه جهانی به حل و فصل دعاوی ناشی از جرائم بین‌المللی بپردازد همواره ذهن علمای حقوق بین‌الملل را به خود مشغول داشته است. بعد از دادرسیهای نورنبرگ و توکیو تصور می‌شد تشکیل یک دادگاه بین‌المللی دائمی که شایستگی رسیدگی به این دعاوی را داشته باشد از تنشها و اختلافات ناشی از نقض هنجارهای بین‌المللی خواهد کاست؛ لیکن با وجود کوششهایی که در مجامع بین‌المللی بویژه سازمان ملل متحد بکار رفت و مقدمات تشکیل چنین مرجعی براساس طرحهایی که پیشنهاد شد فراهم گردید پاره‌ای کشورها، بخصوص کشورهای قدرتمند که همواره ملاحظات سیاسی را در روابط بین‌دولتها مرعی می‌دارند، هنوز هم تحقق چنین فکری را در شرایط کنونی همکاری و همبستگی بین‌المللی ناممکن و تشکیل چنین دادگاهی را عملاً ناسودمند می‌دانند. دلیل عمده مخالفان ظاهراً این است که تشکیل چنین مرجع قضائی مغایر با اصل حاکمیت ملی است و وجود آن بالاخص اگر دارای اختیارات ذاتی باشد، اختلافات بین‌المللی را شدیدتر و خطررورواروئی کشورها را بیشتر می‌کند. نهایتاً پس از چهاردهه که از عمر مقاوله‌نامه ۱۹۴۸ می‌گذرد اجرای بعضی مفاد ماده ۶ برپایه استدلالات فوق همچنان معطل مانده و مقاوله‌نامه منع کشتار جمعی کارآئی لازم را از دست داده است؛ زیرا ماده ۵ مقاوله‌نامه پیش‌بینی می‌کند:

«اشخاص متهم به کشتار جمعی یا هریک از اعمال مذکور در ماده ۳ به دادگاههای صالح کشوری که جرم در قلمرو آن ارتکاب یافته است یا به دیوان جنائی بین‌المللی صالح که طرفهای متعاقد حق قضاوت آن را به رسمیت شناخته‌اند جلب خواهند شد.»

بنابراین، پیش‌بینی می‌شد چنانچه رسیدگی به اتهامات عاملان کشتار جمعی در دادگاه‌های صالح کشوری که جرم در قلمرو آن ارتکاب یافته است به دلیل عدم دسترسی به آنها میسر نبود و دولت متقاضی^۱ عنه به اعتبار اصل عدم استرداد اتباع خود و یا بنا به ملاحظات دیگر از تسلیم متهمان خودداری ورزید و از تعقیب آنها نیز سرباز زد (با آنکه مقررات مقابله‌نامه شقّ اخیر را منتفی نمی‌دارد ولی الزامی هم برای دول متعاهد به وجود نمی‌آورد)، با توافق طرفین مرجع ثالث صلاحیت‌داری به قضاوت دعوت شود و حکم مقتضی را صادر کند. بدین ترتیب امید می‌رفت با تأسیس چنین دادگاهی و در نتیجه انسداد راه گریز عاملان این جنایات از مجازات، برای اجرای مؤثر بندبند مقابله‌نامه، مرجع رسیدگی بی‌طرفی بوجود آید تا آنچه که عدالت بین‌المللی خوانده می‌شود تحقق پیدا کند.

راه دیگر رسیدن به این مقصود به نیت پر کردن خلأ موجود، شناسائی صلاحیت دادگاه‌های کشور محلّ دستگیری مجرم یا، به تعبیر علمای حقوق، قبول اصل جهانی بودن حقّ مجازات است. شناختن این حق برای دادگاه‌های همه دول متعاهد، اولاً با طبیعت جرم کشتار جمعی که ارتکاب آن اخلال در نظم بین‌المللی محسوب می‌شود و مقابله با آن در گروه‌های جهانی می‌باشد سازگارتر است؛ ثانیاً هیچ‌کس خدشه‌ای به حقّ دولتی که جرم در سرزمین آن ارتکاب یافته است و به اعتبار صلاحیت سرزمینی، خود را صالح برای رسیدگی می‌داند وارد نمی‌آورد. کافی است دولت متقاضی به عللی از تقاضای استرداد متهم به جرم یا به تعبیری از اعمال حقّ مجازات بازماند تا این حق برای کشوری که مجرم در خاک آن دستگیر شده است، ثابت شود. در هر صورت، تعقیب و مجازات بزه‌کاران بین‌المللی نه تنها برای دول متعاهد یک حقّ است، بلکه به اعتباری یک تکلیف نیز به شمار می‌آید و کشورها نمی‌توانند از موازین آن عدول کنند. از سیاق عبارت ماده ۶

مقاوله نامه نیز استنباط می شود که مقصود از استرداد عاملان کشتار جمعی تعیین تکلیفی است که به موجب مقاوله نامه برعهده کشوری که جرم در خاک آن اتفاق افتاده قرار گرفته است. بنابراین، اصل صلاحیت جهانی اقتضا می کند یا متهم به کشتار جمعی به دادگاههای صالح کشوری که جرم در خاک آن ارتکاب یافته است تحویل داده شود، و یا در کشوری که متهم را در اختیار دارد تعقیب شود و به مجازات برسد. در این صورت، صلاحیت مراجع قضائی کشور اخیر فرع بر صلاحیت اصلی دادگاههای کشور متضرر از جرم شناخته می شود.

البته می توان این صلاحیت را برای دادگاههای صالح همه کشورهای به یک میزان معتبر شناخت و بدین ترتیب حقوق بین الملل کیفری را از سازمانهای قضائی و نهادهای اجرایی برخوردار ساخت؛ لیکن همانطور که گذشت مقاوله نامه ۱۹۴۸ عملاً بر حاکمیت و قدرت ملی کشورهای تکیه کرده و چشم یاری به آنها دوخته است. در حالی که می توان پیش بینی کرد چنانچه کشتار جمعی در چهارچوب یک مرام حکومتی و یک سیاست سازمان یافته به دست کارگزاران و مقامات دولتی یا با تبانی آنها ارتکاب یابد - که بیشتر موارد چنین است - تعقیب و مجازات عاملان این جنایت تا زمانی که بر سریر قدرت هستند به فرجام نیکی راه نخواهد سپرد، بویژه اگر این قتل عام در سرزمین تحت حاکمیت آنها بوقوع پیوندد. به همین جهت به نظر می رسد در غیاب یک مرجع دادرسی بین المللی، نظام صلاحیت جهانی می تواند تا حدی این نقص را مرتفع سازد. ۴۴

۴۴. در سالهای اخیر، تأسیس صلاحیت جهانی بیش از پیش مراجع قضائی کشورها را در اجرای مقاوله نامه های بین المللی کیفری فعال ساخته است. از آن جمله است ماده ۴ مقاوله نامه ۱۶ دسامبر ۱۹۷۰ لاهه به منظور مقابله با هواپیما ربائی که اختیارات گسترده ای به مراجع قضائی محلی واگذار می نماید.

همچنین نقش سازمان ملل متحد را به عنوان یک مرجع رسیدگی نباید در دعوی کشتار جمعی انکار کرد. بر این اساس ماده ۸ مقاله نامه پیش بینی می کند:

«هر یک از طرفهای متعاقد می تواند از مراجع صلاحیتدار سازمان ملل متحد بخواهد که برطبق منشور ملل متحد برای پیشگیری و سرکوب کشتار جمعی یا هر یک از اعمال دیگر مذکور در ماده ۳ تدابیر مقتضی اتخاذ کند.»

ذکر این نکته که تدابیر پیشگیری کننده و سرکوب کننده باید برطبق منشور ملل متحد اتخاذ شود نشان می دهد که ماده ۸ مقاله نامه قصد ندارد اختیارات جدیدی برای مراجع صلاحیتدار سازمان ملل تعیین کند. در میان مراجع صالح سازمان ملل، بی آنکه نامی از آنها به میان آید، بیش از همه باید به نقش مجمع عمومی و بخصوص شورای امنیت در این زمینه توجه کرد. به گفته پلانزر: «مراجعه به سازمان ملل در غیاب دیوان [جنائی] بین المللی بی فایده نخواهد بود؛ زیرا این تصمیم مناقشه را به قضاوت افکار عمومی جهان خواهد گذاشت و می تواند یک دولت را از ارتکاب چنین اعمالی منصرف سازد.» ۴۵

در پایان بی مناسبت نیست به نقشی که مقاله نامه ۱۹۴۸ به دیوان بین المللی دادگستری به عنوان یک مرجع قضائی محول کرده است اشاره هر چند مختصری بشود. ماده ۴ مقاله نامه مقرر کرده است:

«اختلافات میان طرفهای متعاقد درباره تفسیر، اعمال یا اجرای این مقاله نامه، منجمله اختلافات راجع به مسئولیت دولت ناشی از کشتار جمعی یا هر یک از اعمال دیگر مذکور در ماده ۳، به درخواست یکی از طرفهای اختلاف به دیوان بین المللی دادگستری ارجاع خواهد شد.»

با آنکه مضمون این ماده خالی از ابهام نیست اما با توجه به

صلاحیت دیوان در تعیین مسئولیت مدنی دولتها ناشی از نقض تعهدات بین‌المللی و باز نمودن ماهیت و حدود ضرر و زیانی که از نقض این تعهدات بهم رسیده است، می‌توان نتیجه گرفت که اولاً مسئولیت دولت (مندرج در ماده ۴)، مسئولیت جبران خساراتی است که از ارتکاب کشتار جمعی ناشی شده است؛ ثانیاً از آنجا که افراد نمی‌توانند مستقیماً به نقض معاهدات بین‌المللی استناد و در مقام استیفای حق خود در برابر دیوان طرح دعوی کنند، نقش دیوان عملاً به رسیدگی به اختلافات میان دولتها محدود شده و در نتیجه تصور جبران خسارت اتباع یک کشور که با عمل کشتار جمعی دولت متبوع خود متضرر شده‌اند براساس رأی دیوان بسیار دشوار است. در هر صورت، تا همین اندازه که یک مرجع قضائی بین‌المللی بتواند پیش از آنکه مسئولیت کیفری بین‌المللی یک دولت احراز شود به محکومیت دولت متخلف و به جبران ضرر و زیان مادی و معنوی به نفع دولت دیگر رأی دهد، نباید از اهمیت این تشکیلات در پیشگیری از نقض هنجارهای بین‌المللی غافل ماند.

در کنار مراجع قضائی بین‌المللی که هیچگاه با اقبال دولتها روبرو نشده است سزاوار بود مقاوله‌نامه ابتدائاً تشکیل مرجع بی‌طرفی را پیش‌بینی می‌کرد که به کار تحقیق پیرامون صحت و سقم ادعای کشتار جمعی و گردآوری اطلاعات در این پاره پردازد. این مرجع با برخورداری از اختیاراتی که به موجب مقاوله‌نامه برای آن شناخته می‌شد می‌توانست به درخواست هر یک از دول طرف تعهد یا به موجب مأموریتی که دبیرکل سازمان ملل به آن محول می‌کرد فوراً در محل به شناسائی و تحقیق دست بزند و گزارش مأموریت خود را برای تصمیمات بعدی به مقامات سازمان ملل عرضه بدارد. تجربه نشان داده که انتشار گزارشهای هیئتهای سازمان ملل و جلب افکار عمومی مردم جهان نسبت به موضوعی که صلح و آرامش بین‌المللی را تهدید می‌کند، دولتها را در پاره‌ای موارد به رعایت تعهدات بین‌المللی راغب‌تر ساخته است.



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی